مسئوولیت متن و شکل بدوش نویسندهٔ مضمون میباشد، عقیدهٔ نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد

محمد ایاز نـوري آزادي ۲۰۱۸/۰۵/۲۱

خدمت در اردو کشورم افغانستان

در یو تیوب موجود است، یک هنرمند محلی بنام استاد گل محمد (مرحوم) از زاده گان دیار لغمان در یکی از آهنگهای خویش شعر ذیل را در رابطه به اعمال حکومت بعد از کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ش و جبهه مقابل آن بنام مجاهدین راه آزادی، با موزیک جذاب خوانده است:

هلته کـمونیست بـولي، دلته مي اشـرار
څه وکـړم خدایه، ورکه ده راځـیني لار

خواننده ای عزیز! بیادم است، یگانه کاکایم (پدرم صرف یک برادر داشت)، منحیث یک ملک قوم و قریه و یک چهره مشهور در منطقه خوست و پکتیا بنام ملک حمیدالله خان در شروع حل یک معضله خطاب به حاضرین میگفت: «اي خلکو، وائي وری، منی ئي مه، یعنی او مردم سخن مرا بشنوید، قبول نه کنید...!». حالا من نویسنده هم مینویسم، شما بخوانید، باور نه کنید.

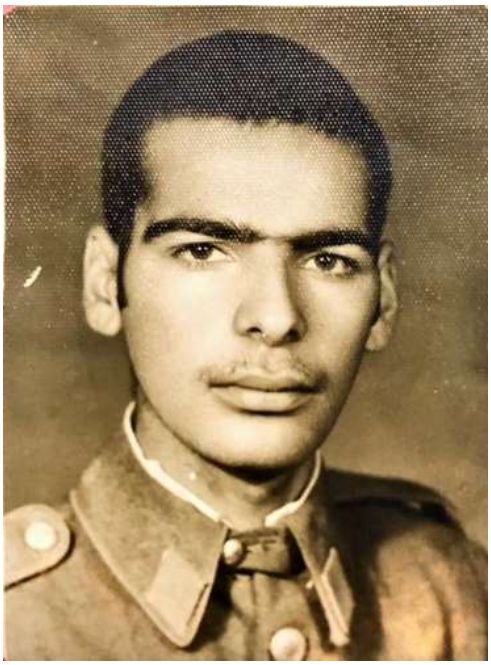

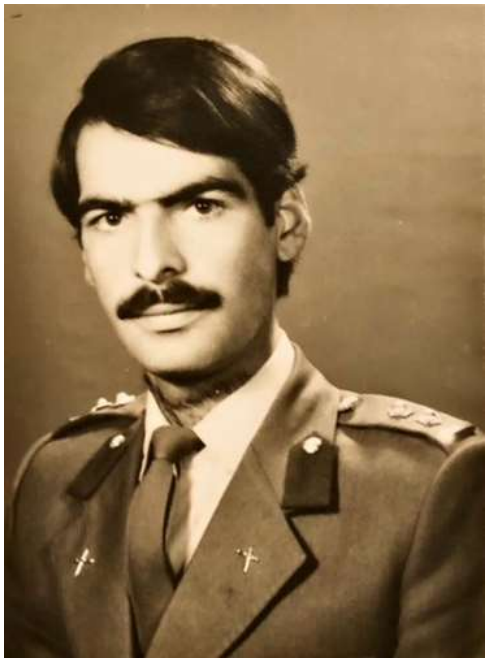

عـکس طرف راست، شروع سال ۱۳۵۷ش که من متعلم صنف ۱۱ مـکتب لیسه حربـی واقـع پل سوختهٔ کابل بودم. فوتوی طرف چپ سال ۱۳۶۴ش هنگام رتبه افسری در اردوی افغانستان

روز پنجشنبه ۷ ثور سال ۱۳۵۷ش بود طبق معمول تا ساعت ۱۲ ظهر در صنف مصروف درس بودیم، ساعت یک بعد از ظهر همه طلاب ۳۵۰۰ نفر جمع شدند و بعد از ختم مراسم باید رخصت میشدیم و خانه والا ها به نزد فامیل های خویش میرفتند، که معاون غند لیسه جگړن نورمحمد خان با قدم های تیز تر و وارخطا نزد آمر نوکریوال آمد و برای او چیزی گفت. آمر نوکړیوال برعکس معمول امر داد که طلاب جمعاً واپس به صنف ها مرش شوند. ما به صنف خویش رفتیم و نشستیم. کس جرأت نداشت، بپرسد، چه موضوع است، و ما خبر نه که

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارئ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولـئ

عمل عسکری از طرف جگړن قواء چهار زرهدار محمد اسلم وطنجار برای سقوط دولت داود خان شروع شده است. هئیت اداری لیسه عسکری درآن ایام قرار ذیل بود:

- برید جنرال ارکانحرب خلیل الله خان امین قوماندان مکتب حربیه
- ډګروال ... معاون مکتب (نام آن محترم یادم رفت)
- ډګروال عبدالودود خان قوماندان غند لیسه
- جگړن نور محمد خان معاون غند

ساعت یک و نیم ظهر بود که من به چشم خودم از کلکین صنف ما به سمت شمال دقیق بالای ساحه فرقه ۸ قرغه دو طیاره جت را دیدم، اول یک الماسک مانند آتش در فضا فرقه جرقه کرد و بعداً چنان یک صداء مُهیب عین اینجا به گوش ما رسید و شاید این صداء برای مردم بیچاره خوشحال مینه خیلی ترس و وحشت ناک تمام شده باشد. بعد ازین آواز دو طیاره جت را به استقامت قصر تاریخی دارالامان دیدیم که مثل دو مرغابی جوره روان بودند. بعد از دیدن این دو جت همه واقعاً وارخطا شدند که هر چه است، گپ خیلی جدی است. (اینکه کودتاچی مهم دگروال عبدالقادر خان در مصاحبه دو سال پیش خود با اقای پرویز آرزو میگوید، به پیلوت عبدالوهاب هدایت دادم که برو بالای فرقه هشت قرغه بم نیانداز، لاکن با پرواز سطح پایین و ... ایشان را سخت بترسان و مصروف نگهدار...) درین وضعیت قوماندان تولی و ظابطان اداری ما خلاف معمول غیب بودند و در صنفها غالمغال شروع شد. در صنف ما هیچ کس خوش نبود و ما از یکدیگر پرسان میکردیم، که چه گپ است، لاکن کسی چیزی نمی گفت. در حالیکه بعد از پیروزی کودتا در صنف ۶۰ نفری ما سه نفر خلقی پیدا شدند، لاکن آنها هم آنوقت خاموش بودند. وقت عصر شد، فیر سلاح توپ از هر طرف به گوش میرسید. جای تعجب و تاسف این است که ما طلاب ۳۵۰۰ نفر ندانستیم که بعد از ساعت یک بعد از ظهر همین محترم قوماندان صاحب مکتب، معاون شان، قوماندان غند اینها خو حیثیت پدر و مادر برای ما بچه ها را داشتند و از طرف رئیس جمهور امتیازات مادی و معنوی اخذ کرده بودند، مگر با آغاز حرکت عسکری فیر اول جگړن وطنجارچنان فراری و گم شدند که ما طلابها حیران مانده بودیم. صرف معاون غند غیر حزبی و یک شخص نهایت شریف از شروع موضوع تا آخر تنها به هر طرف میدوید. وقت عصر دیدیم که دوهم بریدمن دولت خان از مردم ننگرهار و یک بریدمن دیگر هر دو ظابطان اداری صنف نهم با دریشی های محاربوی ماشیندار های کلاشنیکوف بدست در سرک وسطی مکتب با قدم های تیز هر طرف کنترول و گزمه میکنند. بنده ذات بنام طرفداری از رئیس جمهور داود خان را ما ندیدیم که در مقابل این دو بریدمن ایستاده شوند. در حالیکه خواننده ای عزیز، اخیراً ما و شما صحنه های کودتای کشور ترکیه را دیدیم، پرسونل لیسه حربی دران زمان ۴۰۰۰ نظامی بود، قوماندان مکتب حربیه باید مردانه وار نزد ما طلاب می آمد ما را جمع کرده و میگفت، یک خرابکاری علیه رئیس جمهور ما شروع شده، من شما را در موتر ها سوار کرده به ارگ میبرم، شما به لواء گارد یکجا شده که هیچ در دست تان نبود، دست خالی بالای تاک های کودتاچیان در دفاع از رهبر تان هجوم ببرید و ما طلاب تحت امر حاضر به اجراء اینکار بودیم. که درینجا اصلاً محبوبیت شخص داود خان در بین کادر های دولت اش و یا بی کفایتی این اشخاص مطرح میشود. بلاخره دولت خان به صنف ما هم آمد، خندان خندان بما گفت، تشویش نه کنید، خیرت است. من آمرعمومی تان هستم، اگر کسی کدام حرکت خود سرانه کرد، گیله از خود کند. ما حیران شده میرفتیم که آخر قوماندان صاحب مکتب چه شد و دولت خان خو یک ظابط صنف است...!؟. نان شب را با صد تشویش خوردیم، وقتی من واپس به اطاق لیلیه آمدم، یک طلاب کابلی رادیو داشت و ما از او خواهش کردیم که همین رادیو کابل را صرف یک بار بگیر، باز تیز پنهان کن. او میترسید، اگر دولت خان گیر ما کند. بلاخره یک نفر را در دروازه بلاک ایستاد کرده، رادیو را روشن کردیم، صداء یک مرد را شنیدیم که بعد از موزیک ترانه با احساسات میگفت، خاندان نادری و آخرین بقایای شان از بین رفت. رادیو را زود خاموش کرده و دیگر هم در حیرت رفتیم که خو این شخص کی بود؟ و داود خان چه شد؟ شب تیر شد. فردا صبح وقت یک تعداد افسران کوماندو را در داخل محوطه مکتب دیدیم که همراه با ماشیندار ها قدم میزدند و بسیار جدی مراقب اوضاع بودند، بعداً غایب شدند. روز جمعه امر جمع سی عمومی اجراء نشد، لاکن از طرف ظابط نوکریوال برای ما اعلان شد که قوماندان جدید حربی ښوونځی جگړن عبدالرشید خان و قوماندان غند تان دوهم بریدمن دولت خان (خلقی)است. رشید خان خلقی متولد ولایت غزنی و قبلاً معلم مضمون کیمیا ما بود. روز جمعه قید گیری خلاص شد و رادیو کابل با نشر ترانه میگفت که قدرت به حزب دیموکراتیک خلق افغانستان انتقال شد. طلاب ها میگفتند حالا نور محمد تره کی رئیس جمهور ماست. من نویسنده این سطور تا این صبح جمعه با نام تره کی نه از طرف پدرم، دو برادر بزرگم، کدام دوست و آشنا نه شنیده بودم، به عین منوال از نام ببرک کارمل، حفیظ الله امین و غیره چیزی نمیدانستم. همان روز ما را اجازه خروج از مکتب را دادند. شروع از پل سوخته عساکر اردو تسلیح شده با کلاشنیکوف الی میرویس میدان در حال تیار سی ایستاد بودند، در میرویس میدان دو تانک (تی ۳۴) را هم دیدم. من همراه با چند طلاب دیگر روانه شهر و به پشتونستان واټ رسیدیم. تانک های

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

قواء چهار زرهدار موضع گرفته بودند. در یو تیوب هم موجود است، من دیدم که از مردم عام، دسته گل کاغذی را خرید کرده و جهت تبریکی این تحول به یک تانکست میدادند، تانکست با ابراز تشکر آن دسته گل را اخذ و در میل توپ تانک آویزان میکرد. من همان روز بنده ذات را ندیدم که آهسته با خود بگوید که ای هی داود خان ما چه شد؟ مردم با لبان خشکو شکم های گرسنه، لباس کثیف و پر خاک... یوتیوب شهادت میدهد. نیم قرن ظلمو نیم قرن توطئه بازی و فریب دادن مردم مظلوم، بی سواد نگهداشته شده ای افغانستان ما ... آن جمعیت را در کل من امید وار می دیدم. بعداً داخل محوطه ارگ رفتیم، بسیار برای همه ما جالب تمام میشد. ما کجا و دیدن ارگ کجا...! در داخل ارگ در قسمت حرم سرای یک بریدمن خوش قیافه اما زیاد جدی با بروت مناسب در یک بلندی همراه با ماشیندار نشسته بود و طرف راست و چپ او دو نفر عسکر مسلح ایستاده بودند، در مقابل، قطار ای از مردم عام در حالت رفتار بوده و گذر میکردند، با رسیدن ما درین نقطه یک بار یک شور و چکچک شروع شد و مردم به این افسر دست تبریک خویش را تکان میدادند. این افسر با یک تمکین و صمیمیت از چوکی خود ایستاد می شد با تبسم یک وطندار، ادای احترام میکرد و واپس می نشست. بعد از یک وقفه باز یک شور جور میشد و این افسر باز در جای خویش تبسم کرده، ایستاد میشد. رفقای من می گفتند، این قطعهٔ کوماندوی بالاحصار است. به هر حال، مردم فکر میکردند ازین وضعیت بزک بزک نمیر که جو لغمان میرسد، شاید با آمدن این گروه به قدرت از مظالم خاندان و دور خمود و جمود نادر خلاص شده و صاحب یک لقمه نان بشویم. اما خبر نبودند که این رهبری بی عقل حزب دیموکراتیک خلق این مریض های روانی ای نادیده، هم سوغات ها و محصول فابریکه نادریان هستند و کمی صبر کنید چنان ایام در حال آمدن است که بالای پسر نادر غدار ظاهر شاه شکر بکشید. البته این خط کشی ها را استعمار چپ و راست قبلاً خصوصاً بعد از سقوط دادن دولت مستقل و غمخوار کافه ملت افغان اعلیحضرت امیر امان الله خان غازی، برای ما مردم افغانستان طرح کرده بودند. اگر خاندان حاکم در طی سلطه نیم قرنه ایشان حدا اقل برای ما دولت سازی را به تعریف واقعی آن میکردند، دلیل برای وقوع دو کودتا مصیبت زا در ظرف فقط ۵ سال باقی نمی ماند. از سلطه نیم قرنه ای این خاندان دشمن مردم افغانستان، چنان یک شکاف بزرگ برای ما باقی ماند، که چپی ها با همدستی مستقیم استعمار روس در طی ۱۴ سال حاکمیت خونبار ایشان و راستیها با همدستی استعمار سرمایه با حاکمیت خونبار ایشان تا امروز نتوانستند، این چقوری پُر نمایند.

پنج سال و چند ماه موجودیت فردی ام در اردوی کشور:

ماه اسد سال ۱۳۵۸ش بود، من متعلم صنف ۱۲ مکتب حربی بودم. تره کی و امین مصروف بازی قدرت دولتی شان بودند. کشور شوروی بورس تحصیلی نخست را برای آنعده طلاب صنف ۱۲ که قبل از کودتا عضو ح دخ ا بودند تقدیم کردند، این عده اعضای اعتمادی حزب چون تعداد شان کم بود، موظف شدند که در صنف های خویش آنعده طلاب را که سخت تائید گر انقلاب؟ هستند نیز نشانی و در لست شامل سازند، که خلقی های صنف ما اینجانب را خوش نکردند. این گروپ بعد از انجام معاینات صحی در رشته فلسفه مارکسیزم - لینینیزم عازم شهر لوفوف اوکراین کشور بزرگ شورار ها شدند. در شروع ماه سنبله بورس دیگر برای ۵۲ نفر طلاب غیر حزبی در رشته قوماندانی و تخنیک محاربوی اعلان شد که درینجا نمرات تحصیلی طلاب مطرح بود. من هم انتخاب و در مسلک تخنیک توپچی زمینی رهسپار کشور شوروی شدیم. ما گروپ ۵۰ نفر بعد از طی ۴ سال با کشیدن زحمات جسمی و دماغی در فرا گیری مسلک خود، در ماه اسد ۱۳۶۲ش واپس بوطن خویش آمدیم. جوان بودیم با صد آرزو که باید خدمت به وطن کنیم، با یک دختر مقبول افغان عروسی کنیم. اما دیدیم که در کشور قواء خارجی موجود و جنگ جریان داشت. من شخصاً نا امید و متردد الی سن ۴۰ سالگی موفق نه شدم، تصمیم به عروسی بگیرم. بعد از چند روز رخصتی گروپ ما بتاریخ معین جهت یک ملاقات در یکی از بنا های تاریخی در نزدیک قصر دارالامان نزد پیژند وال وزارت دفاع باید شرفیاب می شدیم. در روز معین شده در پیشروی دفتر لین شده، بعد از چند دقیقه یک شخص جذاب چهره موی نهایت سیاه و روی سیاه و سفید تازه به رتبه برید جنرال محمد انور خان پویان ظاهر شد بعد از اخذ سلامی واپس در بلندی زینه ایستاد شد. این جناب خلاف چهره ای جذاب، با الفاظ سراپا توهین آمیز و اخطار آمیز به ما فارغ التحصیلان برخورد کرد و بعداً واپس به دفتر خویش رفت. ما بعد از اخذ هدایت بعدی رخصت شدیم. تا فاصله ایستگاه ملی بس ما رفقا با حیرت از یکدیگر پرسیدیم که برخورد غیر دوستانه و بسیار متکبرانه این پیژندوال صاحب! سبب اش چه بود و ما چه گناه کرده ایم. بلاخره فیصله جمعی ما برین شد، که چون این شخص یک پرچمی است یا در وقت تره کی و امین کدام لگد و زجر دیده، حالا ما را هم در جمع خلقی ها انداخته و به خر زور اش نمی رسد و پالان بیچاره زده راهی است... همه خنده کرده و به حال و مفکوره این جناب در چنین مقام مهم وزارت دفاع افسوس کردیم.

بعد از چند روز هر کس نظر به مسلک جهت اشغال وظیفه ای خدمت در قطعات اردو باز عازم درگاه پویان صاحب ریاست پیژنتون شدیم. من به مدیریت قوت های زمینی نزد دگروال صاحب محمد عظیم خان از اهل کابل رفته بعد از اداء رسم تعظیم عسکری، موصوف یک پیش آمد نهایت دوستانه نمود و از اکمال تحصیل من تمجید

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

نمود و گفت: محمد ایاز خان بچیم، تعین بستی تو خلاص شده به نزد تورن صاحب ... برو مکتوب ات بگیر و بخیر به وظیفه ات میروی. یک ماه معاش فارغ التحصیلی ات را هم من اجراء کردم، به ریاست مالی برو، آنرا بگیر، با صمیمیت دست خویش را پیش کرد و من ازین صاحب منصب و آمر شرافتمند ام مرخص شدم. نزد آن تورن صاحب رفتم، مکتوب را اخذ کردم، احترامانه پرسیدم، صاحب من در کجا تعین بست شده ام؟ موصوف گفت، در چوکات ستر درستیز وزارت در غند ۲۱ محافظ! گفتم این قطعه در کجاست؟ گفت در قلعه جنگی بی بی مهرو. مرخص شدم فردا مکتوب بدست ملبس با دریشی افسری در قسمت پل محمود خان پیاده روان بودم، که یک صاحب منصب اردو مقابل ام ظاهر شد، بعد از مصافحه پرسیدم، شما میدانید که غند ۲۱ محافظ در کجا موقعیت دارد؟ موصوف با صمیمیت گفت، بلی در قلعه جنگی، اینجا ایستگاه سرویس است، در چهار راهی صحت عامه تا شو، پیدا میکنی. کسانیکه در اردوی آنوقت منسوب بودند، میتوانند آزادانه باز صحت و نا صحت این مسله را بنویسند. غند ۲۱ محافظ ستر درستیز یک غند غیر محاربوی از بدو تاسیس اش بوده است. وظیفه این غند محافظت از دیپو های سلاح و مهمات و روغنیات اردو بوده، سلاح ثقیله محاربوی و جزوتام محاربوی در داخل این غند وجود نداشت. قوماندانی غند مرا منحیث قوماندان بلوک در کندک اول واقع تپه مرنجان توظیف نمود. اشغال وظیفه کردم. قوماندان کندک جگړن محمد بقا خان غیر حزبی و یک انسان آزادمنش از اهل اندراب، نهایت برخورد دوستانه با من نموده و دوران سابق مکتب حربیه و غیره با هم قصه ها کردیم. بعد از تقریباً سه هفته اجراء وظیفه در تپه مرنجان، هئیت رهبری غند مرا به قرارگاه احضار کرده، ضمن یاد آوری از مسلک تخنیک من و تحصیل در خارج مرا به حیث معاون آمریت وسله پالی غند مقرر کردند. قوماندان غند و معاونین بمن بیک چشم احترام نگاه میکردند، بعداً در بعضی ملاقات های ق. غند منحیث ترجمان لسان روسی اشتراک میکردم. آمر وسله پالی غند یعنی آمر مستقیم شعبه کار من تورن محمد بشیر خان (فعلاً مرحوم، جنت مکان ات باشد، بشیر جان ای عزیز با آن تواضع و آزاد منشی تو) و پسر ارشد جنرال محمد عثمان خان مزاری سابق مدت ۱۰ سال قوماندان لیسه حربی در زمان شاهی، برای ۵ سال متواتر با هم بودیم. نه تنها در رسمیات آمر و معاون بودیم و بلکه رابطه ما شروع از مفکوره سیاسی ما یعنی رد رهبری خلق و پرچم به رابطه فامیلی و دو برادر تبدیل شده بود و حتی تمام کادر افسر غند ۲۱ محافظ به جهر میگفتند، اینه یکی مزاری و او دیگی اش خوستی، شما این رفاقت و دوستی این دو کس را ببینید. بعد از شاید سه سال یکروز بشیر خان برایم گفت، از تو برای مادرم یاد کرده میروم، جمعه اینده ترا مادرم نزد خود خواسته است. جمعه آینده در یک موتر عسکری بخانه مادر این شخصیت گرامی واقع جنوب سیلو مرکز رفتم. هنگام دخول به منزل بشیر خان صداء کرد، مادر مادر بیا که ایاز آمد، او را در مصافحه اول یک زن با وقار و هوشیار دیدم، دستان اش از صمیم قلب بوسیدم. مرا به سالون هدایت کرد، نشستم، بشیر خان روبه مادر اش کرد و گفت، اینه ایازی را که برایت یاد میکردم اینی ایاز است. مادر رو بمن کرد و گفت، بچیم بشیر جان ترا بسیار بسیار دوست دارد، خداوند شما را در حفظ خود داشته باشد. بعداً چه یک غذاء چاشت را بمن تعارف کرد... واه! این شخصیت شریف، خانم افغانی جنرال صاحب بود و زن دومی ایشان اهل ترکیه بود.بیاد دارم سال ۱۳۶۳ش بود، من با فامیلم در سید نور محمد شاه مینه در یک خانه کرائی بسر میبردیم. پدر گرامی ام همراه با برادر اش مقیم وزیرستان شمالی از راه های چپ الی موسهی لوگر و از آنجا به دیدن ما خود را رساند. بعد از دو روز به آمرم بشیر خان موضوع را گفتم، وی گفت دیدن پدر ات را برایم واجب میدانم، بعداً بخانه ما آمد وی را به پدرم معرفی کردم، پدرم با محبت فراون به او گفت، بشیر خان با پدر تو آنقدر روابط نداشتم لاکن با کاکا دیگر تان دگروال صاحب رحیم جان زیاد دوستی داشتم، سلام مرا برای هردو بگوئید. پدرم گفت، اینجا (حکومت کمونیستی) هم خاین هستند و آنطرف (رهبران جهادی) هم در حق ملت افغان خاین هستند، دعا میکنم، خداوند تعالی شما را و این ملت بیچاره را که سخت گیر آمده است، نجات بدهد. این جنگ و این وضع بربادی این ملت است. بشیر جان در فکر رفته و بعداً از حضور پدرم مرخصی گرفت. بیاد دارم آنروز که سال دوم حاکمیت نجیب و جنرال شهنواز تنی لوی درستیز اردو بود. وقتی چاشت جگړن بشیر خان در محوطه قرارگاه غند ظاهر شد، مرا صدا کرد، رفتم بعد از رسم تعظیم وی دست مرا گرفت و گفت، ایاز تو بیا به شعبه برویم. در داخل شعبه در چوکی خود نشست، مشوش بود، مرا گفت بشی. بعداً به آواز آهسته شروع کرد. میبینم، همان نام پدرم برایم غم جور میکند. پرسیدم چرا آمر صاحب؟ گفت، امروز صبح از سر یاور ای لوی درستیز تیلفون گرفتم که فردا ساعت دو بجه ترا لوی درستیز صاحب تنی به دفتر خود خواسته است. من هم جدی شدم، که چه فکر میکنی، برایت چه خواهد گفت؟ نمی فهمم لاکن من خو تائید کننده این حکومت و جنگ نیستم بنام وطن درین وطن تا حال زندگی میکنم، من خواهان مقام و چوکی هم نیستم. گفتم، خیر باشد، این امر عسکری است برو، که ترا چه میگوید. پس فردایش آمرم را باز در شعبه یک به یک ملاقات کردم، وی گفت:« لوی درستیز با صمیمیت خاص از من در دفتر خود استقبال کرد، از پدرم به احترام یاد کرد و گفت، تو اول نمره عمومی از مکتب حربیه و اول نمره عمومی از حربی پوهنتون فارغ شدی، حیف نیست که تو واری یک افسر در یک غند غیر محارب و بی نام و نشان آنهم در شعبه وسله پالی کار بکنی. تو باید در یک مقام شایسته لیاقت و شان ات برسی...! حالا برو و از من باز خبر دار میشوي. من نمیدانم چه بکنم. غیرتم و افغانیت ام جرات نی گفتن را نداشت.» من هم ساکت بودم و بشیر خان هم

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکي په ځیر و لولئ

متحیر و غمگین...؟!. همان بود که در ظرف چند روز ابتداء به حیث قوماندان غند در فرقه ۱۸ مزارشریف رفت، بعداً توظیف به حیث قوماندان غند در جبهه محاربوی اسمار کنر که در ظرف یک ماه و چند روز بیک راپور زره پوش اش راکت خورد و به راپور دیگر یا مستقیم به جسم اش مرمی طرف مقابل اصابت کرد و این شخصیت نظامی ضایع گردید.
به هر حال، اینکه مخالفین اینجانب تهمت میبندند که من مدتی که در اردوی افغانستان بودم
و کلاشنیکوف در شانه و آدم میکشتم، من میگویم که دران مدت من دران قطعه فوق الذکر در هیچ مقطه زمانی موفق نشدم که تفنگ را گرفته بالای یک نشان خیالی فیر بکنم و چه رسد تا من بالای یک جاندار آنهم انسان فیر کرده باشم و او را کشته باشم. اما یکی ترور شخصیت است، یکی هم یک موضوع را از نظر حقوقی تحت قضاوت گرفتن است. اردو یا قواء مسلح یک مملکت افتخار یک کشور و مدافع خاک است. اصولاً حکومتها میروند و می آیندو معمولاْ با تغیر رژیم سیاسی از چوکات اردو، وزیر دفاع، لوی درستیز و بعضی جنرال های مهم تباه و قربانی میشوند، لاکن ملت های بیدار و هوشیار اردو خویش احترامانه حفظ میکنند. در افغانستان ما اردو ما از زمان اعلیحضرت مرحوم امیر شیر علی خان تا آمدن حکومت جهادی ها رشد نمود و در یک وضعیت خوب مسلکی قرار داشت. اما خاینان ملی در تبانی با دشمن تاریخی ما دولت چالاک پاکستان اساس اردوی ما را بعد از سقوط دولت نجیب ویران کردند و این امر سبب قتل ۶۵ هزار کابلی مظلوم و تباهی تمام موسسات ملی افغانستان گردید. قلم بدست های نهایت وطندوست تا امروز بالای موضوع انحلال اردوی افغانستان عزیز ما مقالات و رساله ها با ذکر هزار افسوس نوشتند. آن اردو من تورن محمد ایاز بودم، هم صنفان زحمتکش و لایق من بود، بلاخره فرد فرد منسوب اردوی افغانستان بود، ما بنام وطن و ملت افغانستان آنجا در کشور در چوکات اردو بودیم و کجا میرفتیم؟ وظیفه را ترک کن و در آن طرف خط دیورند به ای اس ای سلامی بزن، که صاحبه کوم امر خدمت شته، چې د خپل وطن پر ضد ئې اجراء کړم...! شکر خداوند ام را میکنم، که این توفیق گریختن به پاکستان و تنظیم شدن در یک گروپ جهادی و بعداً ارسال به وطنم، که این مکتب کمونیستی را بسوزان، این پل کمونیستی را بپران، این معلم کمونیستی را بکش، این فابریکه کمونیستی را منهدم کن، این بند برق کمونیستی را تباه کن....؟!، را کمائی نکردم. جنگ افغانستان چه در زمان تهاجم اتحاد شوری و چه حالا تحت تهاجم ناتو یک توطئه پلان شده دشمنان افغانستان و تباهی ملت ما است. حالا وقت آن نیست که ما مردم افغانستان یک کمی هوشیار بشویم. حال هر افغان میداند، قضاوت و منطق اش.

پایان

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولـئ